



گروه آموزشی دانش نوین

 @irandaneshnovin

 @iran_danesh_novin

برای دانلود بقیه جزوات، با کلیک روی لینک های زیر به سایت یا کانال
ما در تلگرام و سروش سر بزنید:

www.idnovin.com

<https://telegram.me/irandaneshnovin>

http://sapp.ir/iran_danesh_novin



به نام خدا

تهیه و تنظیم: الهام محمدی

زبان و ادبیات فارسی پیش دانشگاهی

درس اول: نی نامه

۱) سینه فواهم شرمه شرمه از فراق / تا بگویم شرح درد اشتیاق (فارغ از کشور - ۸۷)	
۱	پای نهم در عدم بو که به دست آورم / هم نفسی تا کند درد دلم را دوا
۲	حدیث عشق جانان گفتنی نیست / وگر گویی کسی همدرد باید
۳	کجاست هم نفسی تا به شرح عرضه دهم / که دل چه می کشد از روزگار هجرانش
مفهوم	هم درد سمن هم درد را درک می کند. (شاعر به دنبال یافتن هم درد است.)

۲) همپو نی زهری و تریاقی که دید/همپو نی دمساز و مشتاقی که دید؟ (زبان - ۹۰)	
۱	دردم از یار است و درمان نیز هم / دل فدای او شد و جان نیز هم
۲	ای درد و غم تو راحت دل / هم مرهم و هم جراحات دل
مفهوم	یک چیزی دارای دو مفهوم متناقض باشد.

۳) زمانه گر بزند آتشم به فرمان عمر / بگو بسوز که بر من به برگ گاهی نیست (فارغ از کشور - ۸۶)	
۱	روزها گر رفت، گو رو، باک نیست / تو بمان، ای آن که چون تو پاک نیست
مفهوم	گذر عمر و گذشت زمان مهم نیست.

۴) عبارت «کُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أُمَّلِهِ» (ریاضی - ۸۷)	
۱	سیر جسم خشک، بر خشکی فتاد / سیر جان، پا در دل دریا نهاد
۲	دل تو را در کوی اهل دل کشد / تن تو را در حبس آب و گل کشد
۳	جان، گشاده سوی گردون بالها / تن، زده اندر زمین چنگالها
مفهوم	هر چیزی به اصل خود باز می گردد.



۵) نی مدیث (راه پرفون می‌کند / قصه‌های عشق مجنون می‌کند) (هنر - ۸۷)	
۱	بگو ای نای حال عاشقان را / که آواز تو جان می‌آزماید
مفهوم	سفن گفتن از اموالات عشق و راه دشوار و پر درد آن به وسیله‌ی نی

۶) درنیابد مال پفته هیچ فام / پس سفن کوتاه باید والستلام» (ریاضی ۸۷- تمبری ۸۷- انسانی ۹۰)	
۱	سعدی سخن یار نگوید بر اغیار / هرگز نبرد سوخته‌ای قصه به خامی
۲	پیر میخانه چه خوش گفت به دردی کش خویش / که مگو حال دل سوخته با خامی چند
۳	هر که در آتش نرفت بی‌خبر از سوز ماست / سوخته داند که چیست بختن سودای خام
۴	تا نسوزد بر نیاید بوی عود / پخته داند کاین سخن با خام نیست
۵	فریاد من از سوختگی‌هاست چو آتش / چون باده ز خامی نبود جوش و خروشم
۶	دردا که بپختیم در این سوز نهانی / وان را خبر از آتش ما نیست که خام است
۷	با نیم‌پختگان نتوان گفت سوز عشق / خام از عذاب سوختگان بی‌خبر بود
مفهوم	انسان بی‌فبر از عشق نمی‌تواند عشق را درک نماید و از آن بی‌فبر است.

۷) «آن‌چه در این نی آوازی پدید می‌آورد، کشش انسان آگاه به سوی عالم معنا، به سوی پروردگار، به سوی کلّ و مقیقت هستی است و در مقیقت این نی عشق را پروردگار می‌نوازد و فریاد مولانا هنگامی از نی وجودش برمی‌آید که جذبه‌ی مق بر او اثر می‌گذارد» (تمبری ۸۸ و انسانی ۸۴)	
۱	با بال شوق، ذره به خورشید می‌رسد / پرواز دل به سوی خدا می‌برد مرا
۲	ای باده‌فروش من سرمایه‌ی جوش من / از توست خروش من، من نایم و تو نایی
مفهوم	کشش انسان آگاه به سوی عالم معنا، به سوی پروردگار، به سوی کلّ و مقیقت هستی است.

۸) ما ز دریاییم و دریا می‌رویم / ما ز بالاییم و بالا می‌رویم (ریاضی ۸۸ و هنر ۸۸)	
۱	ماهی از دریا چو در صحرا فتد / می‌تپد تا باز در دریا فتد
۲	به اصل باز شود فرع و هست نزد خرد / مر این حدیث مسلم هم این مثل مضروب (زده شده)
۳	جزو جهان است شخص مردم روزی / باز شود جزو بی‌گمان به سوی کل
۴	ما ز گردون سوی مادون آمدیم / باز ما را سوی گردون برکشید
مفهوم	بازگشت به سوی اصل خود



۹) سرّ من از ناله‌ی من دور نیست / لیک چشم و گوش را آن نور نیست (سراسری - ۸۱)	
۱	رنگین سخنان در سخن خویش نهان اند / از نکبت خود نیست به هر حال جدا گل
مفهوم	انسان در سمن فود پنهان است.

درس دوم: منامات و نیایش

۱۰) تعزّ من تشاء و تذلّ من تشاء (ریاضی ۹۰ و انسانی ۸۸ و هنر ۸۶)	
۱	یکی را همی تاج شاهی دهد / یکی را به دریا به ماهی دهد
۲	یکی را ز ماهی رساند به ماه / یکی را ز مه اندر آرد به چاه
۳	یکی را دهد تاج و تخت بلند / یکی را کند خوار و زار و نژند
۴	آن را که کردگار کرد عزیز / نتواند زمانه خوار کند
۵	کلاه سعادت یکی بر سرش / گلیم شقاوت کی در برش
۶	یکی را به سر برنهد تاج بخت / یکی را به خاک اندر آرد ز تخت
۷	گلستان کند آتشی بر خلیل / گروهی بر آتش برد ز آب نیل
معنای آیه	هر که را بخواهد عزیز می گرداند و هر که را بخواهد ذلیل و فوار می کند.
مفهوم	قدرت فداوند در عزیز و فوار کردن انسانها

۱۱) تو مکیمی تو عظیمی تو کریمی تو (میمی) / تو نماینده‌ی فضلی تو سزاوار ثنایی (زبان ۸۵)	
۱	من نکردم خلق تا سودی کنم / بلکه تا بر بندگان جودی کنم
مفهوم	بفشدگی فداوند



درس سوم: کاوهی دادفواه

۱۲) بیانگر فضای حکومتی ضماک

نهان گشت آیین فرزنانگان / پراکنده شد نام دیوانگان
هنر فوار شد جادویی ارممند / نهان راستی آشکارا گزند

شده بر بدی دست دیوان دراز / ز نیکی نبودی سفن جز به (از (زبان و ریاضی ۸۹ و هنر ۸۸ و هنر ۸۵)

۱	جهل و بی باکی شده فاش و حلال / دانش و آزادی گشته حرام واژگونه کرده عالم پوستین / رادمردان بندگان را گشته رام
۲	منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا / وز هر دو نام ماند چو سیمرخ و کیمیا
۳	گشته‌است باژگونه همه رسم‌های خلق / زین عالم نبهره (فرومایه) و گردون بی‌وفا
۴	جهال در تنعم و ارباب فضل را / با صد هزار غصه یکی نان نمی‌رسد
۵	دانا بمانده در غم تدبیر روزی‌اش / یک ذره غم به خاطر نادان نمی‌رسد
۶	جاهل به مسند اندر و عالم برون در / جوید کلید و راه به دربان نمی‌رسد
۷	بری نهفته رخ و دیو در کرشمه‌ی حسن / بسوخت دیده ز حیرت که این چه بوالعجیبی (تعجب‌آور) است
مفهوم	واژگون بودن اوضاع

۱۳) به ارمش سراسر به دو نیم کرد / جهان را از او پاک بی‌بیم کرد (هنر - ۸۹)

مفهوم بیان فرجام جمشید به دست ضماک است.

درس چهارم: دریای کرانه ناپدید

۱۴) عشق او باز اندر آوردم به بند / کوشش بسیار نامد سودمند (فارغ از کشور ۸۸ - ریاضی ۸۷)

۱	هم دل خسرو شکافت هم جگر کوه کن / کز همه زورآوران عشق تواناتر است
۶	دل هر که صید کردی نکشد سر از کمندت / نه دگر امید دارد که رها شود ز بندت
۷	سعدی ز کمند خوب رویان / تا جان داری نمی‌توان جست
۸	عجب است اگر توانم که سفر کنم ز دستت / به کجا رود کبوتر که اسیر باز باشد
مفهوم	(هایی از عشق ممکن نیست.



۱۵) عشق دریایی گرانه ناپدید / کی توان کردن شنا ای هوشمند (تجربی - ۸۹)	
۱	بر هوشمند سلسله نهاد دست عشق / خواهی که زلف یار کشی ترک هوش کن
۲	پرستش به مستی است در کیش مهر / برون‌اند زین جرگه، هشیارها
مفهوم	تقابل عقل و عشق

۱۶) عشق را فواهی که تا پایان بزی / بس که بیسندید باید ناپسند (مهر ۹۱ و ۸۹ - ریاضی ۸۸)	
۱	از حلاوت‌ها که دارد جور تو / وز لطافت کس نیابد غور [حقیقت] تو
۲	ای جفای تو ز دولت خوبتر / و انتقام تو ز جان محبوب‌تر
۳	ای بدی که تو کنی در خشم و جنگ / با طرب‌تر از سماع و بانگ چنگ
۴	سفر دراز نباشد به پای طالب دوست / که خار دشت محبت گل است و ریحان است
۵	به دوستی که اگر زهر باشد از دستت / چنان به ذوق ارادت خورم که حلوا را
۶	داروی مشتاق چیست زهر ز دست نگار / مرهم عشاق چیست زخم ز بازوی دوست
۷	خار او از جمله گل‌ها دست برد / قفل او دلکش‌تر از صد کلید
۸	جور او از دور دولت گوی برد / قندها از زهر قهرش بردمید
۹	آن الم را بر کرم‌ها فضل داد / وان جفاها را از وفاها برگزید
مفهوم	برای عاشق سفتی‌های راه عشق دلپذیر و زیباست و سفت و دشوار نیست. (زهر ← ملوا و دارو / خار ← گل و ریمان / زخم ← مرهم / قفل ← کلید / و ...)

۱۷) زشت باید دید و انگارید فوب / زهر باید فورد و انگارید قند (فارغ از کشور - ۹۰)	
۱	زخم خونینم اگر به نشود به باشد / خنک آن زخم که هر لحظه مرا مرهم از اوست
مفهوم	فوب و زیبا انگاشتن (نجاها و تلفی‌های راه عشق)

۱۸) در بیابان گر به شوق کعبه فواهی زد قدم / سرزنش‌ها گر کند خار مغیلان غم مفور (ریاضی - ۹۰)	
۱	چرا و چون، نرسد بندگان مخلص را / رواست گر همه بد می‌کنی، بکن که نکوست
۲	سفر دراز نباشد به پای طالب دوست / که زنده‌ی ابد است آدمی که کشته‌ی اوست
۳	هر آن چه بر سر آزادگان رود زیباست / علی‌الخصوص که از دست یار زیباخوست
مفهوم	همه‌ی سفتی‌های راه عشق برای عاشق دلپذیر و مطلوب است.



درس پنجم : مناظره‌ی فسرو با فرهاد

۱۹) بگفتا ره صبوری کن در این درد / بگفت از جان صبوری چون توان کرد؟ (تجربی ۹۰ - فارغ از کشور ۸۹)	
۱	گفتی صبور باش به سودای عشق من / وقتی که صبرم از دل شیدا گرفته‌ای
۲	هر نصیحت که کنی بشنوم ای یار عزیز / صبرم از دوست مفرمای که من نتوانم
۳	از من اکنون طمع صبر و دل و هوش مدار / کان تحمّل که تو دیدی همه بر باد آمد
۴	سوخته‌ی دل بود از صبر دور / آتش سوزنده نباشد صبور
۵	مهری و وفایی که تو را نیست مرا هست / صبری و قراری که تو را هست مرا نیست
۶	مستی و عاشقیم بُرد ز دست / صبر ناید ز هیچ عاشق مست
مفهوم	برای عاشق صبوری ممکن نیست.

۲۰) بگفتا گر به سر یابیش مُشنود؟ / بگفت از گردن این واہ افکنم زود (زبان ۹۰ و فارغ از کشور ۸۷ و انسانی ۸۶)	
۱	نقد جان بر سر بازار محبت دادم / تا بدانند که من هم ز خریدارانم
۲	سر بسی بار گران بود ز دوش افکندم / حالیا قافله‌سالار سبک بارانم
۳	عهد کردیم که جان در سر کار تو کنیم / و گر این عهد به پایان نبرم نامردم
۴	پروانه‌ی او گر رسدم در طلب جان / چون شمع همان دم به دمی جان بسپارم
۵	خواهم افکندن ز دست دل سر اندر پای دوست / گر ز من بپذیردش این فخر بس باشد مرا
مفهوم	جان‌بازی عاشق در راه معشوق

۲۱) بگفتا گر نیابی سوی او راه / بگفت از دور شاید دید در ماه (زبان - ۸۹)	
۱	گر نشاید به دوست ره بردن / شرط یاری است در طلب مردن
۲	گر دست رسد که آستینش گیرم / ورنه بروم بر آستانش میرم
۳	گرچه در چشم تو مقدار ندارم لیکن / این قدر هست که درویش سر کوی توام
مفهوم	اگر امکان وصال ممکن نیست به امکانات دیگر بسنده کردن.



درس ششم: اکسیر عشق

۲۲) بیزارم از وفای تو، یک روز و یک زمان / مجموع اگر نشستم و فرسند اگر شدم (ریاضی ۹۱)	
۱	اگر دانی که تا هستم نظر جز با تو پیوستم / پس آنکه بر من مسکین جفا کردن صوابستی
مفهوم	نهایت عشق و وفاداری عاشق به معشوق (بی‌توجهی به دیگران و فقط توجه به معشوق)

۲۳) چون شبنم اوفتاده بدم پیش آفتاب / مهرم به جان رسید و به عیوق بر شدم (ریاضی ۹۱ - فارغ از کشور ۸۶ - هنر و انسانی ۸۶)	
۱	روزی که عکس روی او بر روی زرد من فتد / ماهی شوم رومی رخی، گر زنگی نوبردهام
۲	ذره را پرتو مهر تو کند خورشیدی / قطره را گردش جام تو کند دریایی
۳	من به سرچشمه‌ی خورشید نه خود بردم راه / ذره‌ای بودم و مهر تو مرا بالا برد
۴	چو ذره گرچه حقیرم، بین به دولت عشق / که در هوای رخت چون به مهر پیوستم
۵	چون که تو دست شفقت بر سر ما داشته‌ای / نیست عجب گر ز شرف بگذرد از چرخ سرم
۶	گویند روی سرخ تو سعدی که زرد کرد؟ / اکسیر عشق بر مسم افتاد و زر شدم
مفهوم	عشق موجب تعالی می‌گردد.

۲۴) تا رفتنش ببینیم و گفتنش بشنوم / از پای تا به سر همه سمع و بصر شدم (ریاضی - ۸۷)	
۱	از پای تا به سر همگی دیده‌ها شوید / حسن و جمال دلکش دلدار بنگرید
۲	با صد هزار جلوه برون آمدی که من / با صد هزار دیده تماشا کنم تو را
مفهوم	نهایت شوق و اشتیاق و توجه کامل برای دیدار معشوق

۲۵) او را فود التفات نبودی به صید من / من فویشتن اسیر کمند نظر شدم (فارغ از کشور ۸۹) (تقابل)	
۱	نه به خود می‌رود گرفته‌ی عشق / دیگری می‌برد به قلابش
۲	سعدی چو جورش می‌بری، نزدیک او دیگر مرو / ای بی‌بصر من می‌روم؟ او می‌کشد قلاب را
۳	من اگر خارم و گر گل چمن‌آرایی هست / که از آن دست که او می‌کشدم می‌رویم
مفهوم	عاشق به اختیار فود در دام معشوق افتاده است.
مفهوم مقابل	عاشق در راه عشق مفتار نبوده، بلکه معشوق او را گرفتار کرده است.



۲۶) او را فود التفات نبودى به صيد من / من فويشتن اسير کمند نظر شدم (زبان - ۹۱)	
گفت خود دادی به ما دل حافظا / ما محصل بر کسی نگماشتیم	۱
مفهوم: من فود عاشق شدم.	

۲۷) گفتم بینمیش مگره درد اشتیاق / ساکن شود بدیدم و مشتاق‌تر شدم (تجربی ۸۹ و هنر ۹۰)	
گر دگری را شکیب، هست ز دیدار دوست / من نتوانم گرفت، بر سر آتش قرار	۱
روان تشنه برآساید از وجود فرات / مرا فرات ز سر برگذشت و تشنه‌ترم	۲
گفتم مگر به وصل رهایی بود ز عشق / بی‌حاصل است خوردن مستسقی آب را	۳
مفهوم: هنگام برفورداری از یک چیز به جای کاهش اشتیاق، موجب افزایش آن می‌شود.	

۲۸) گوشه به ره تا که فبر می‌دهد ز دوست/صاحب‌فبر بیامد و من بی‌فبر شدم (زبان - ۸۶)	
با هر که گفتم از اوصاف جمیلش / مشتاق چنان شد که چو من بی‌خبر افتاد	۱
در خرابات ز اسرار حقیقت صائب / تا خبر یافتم از بی‌خبرانم کردند	۲
مفهوم: هر که از اسرار فبر یافت جزء بی‌فبران گردید (از فود بی‌فود شد)	

۲۹) گویند روی سرف تو سصدی که زرد کرد ؟ / اکسیر عشق بر مسم افتاد و زر شدم (انسانی - ۸۸)	
از کیمیای عشق تو زر گشت روی ما / آری به یمن لطف شما خاک زر شود	۱
مفهوم: ارزش‌بخشی عشق	

درس هشتم: مجنون و عیب‌جو

۳۰) پیشم بداندیش که برگنده باد / عیب نماید هنرش در نظر ور هنری داری و هفتاد عیب / دوست نبیند مگر آن یک هنر (فارغ از کشور - ۹۰)	
ندانستم که عاشق کور باشد / کجا بختش همیشه شور باشد	۱
نیست از عاشق کسی دیوانه‌تر / عقل از سودای او کور است و کر	۲
ملامتم چه کنی ای رقیب در عشقش / ببین به دیده‌ی مجنون جمال لیلی	۳
مفهوم: عاشق عیب و نقص معشوق را نمی‌بیند.	



درس نهم: سپیدمی آشنا

۱۳۱) مفهوم کنایی (ریاضی - ۸۶)	
دیشب پس از امضای طومار عشق و فداکاری، میان خیمه‌ها در تهجد فرو رفتند و در برابر آفریدگار هستی برای آخرین بار چهره به خاک ساییدند.	۱
سجده کردن	مفهوم

۱۳۲) مفهوم کنایی (ریاضی - ۸۶)	
ماه آهسته آهسته پیش می‌آمد و دائم به سان دختران پاک و معصومی که از مستمندی آستین بر چهره می‌گیرند، روی در لکه ابرهای تیره می‌کشید.	۱
شرمند شادن	مفهوم

۱۳۳) مفهوم کنایی (ریاضی - ۸۶)	
قرآن می‌خواندند و می‌گفتند: ای سربازان صدر اسلام که در دامنه‌ی کوه‌های آتشین مگه به خاک افتاده‌اید، ما به فداکاری‌های شما احترام گذاشتیم	۱
شهید شدن	مفهوم

درس یازدهم: کیش مهر

۱۳۴) ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست / عاشقی شیوه‌ی زندان بلاکش باشد (فارغ از کشور ۹۰ و انسانی ۸۴)	
تو خفته‌ای و نشد عشق را کرانه پدید / تبارک‌الله از این ره که نیست پایانش	۱
تحصیل عشق و رندی آسان نمود اوّل / و آخر بسوخت جانم در کسب این فضایل	۲
در ره عشق از آن سوی فنا صد خطر است / تا نگویی که چو عمرم به سر آمد رستم	۳
همه سلامت نفس آرزو کند مردم / خلاف من که به جان می‌خرم بلایی را	۴
حدیث عشق نداند کسی که در همه عمر / به سر نکوفته باشد در سرایی را	۵
اگر تو جور کنی رأی ما دگر نشود / هزار شکر بگویم هر جفایی را	۶
عاشقان بلاکش هستند و راه عشق دشوار.	مفهوم



۱۳۵) اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست / هروی باید جهان سوزی، نه فامی بی غمی (فارغ از کشور ۸۸)	
۱	در طریق عشق بازی امن و آسایش بلاست / ریش باد آن دل که با درد تو خواهد مرهمی
۲	دوام عیش و تنعم نه شیوهی عشق است / اگر معاشر مایی بنوش نیش غمی
مفهوم	تقابل تن آسایی و عشق ورزی

۱۳۶) پرستش به مستی است در کیش مهر / برون اند (زین جگره، هشیارها) (فارغ از کشور ۸۸ - انسانی ۸۸)	
۱	ساقیا هشیار نتوان عشق را دریافتن / بوی جامت بی قرارم کرد آخر جام کو
۲	به هیچ دور نخواهند یافت هشیارش / چنین که حافظ ما مست بادهی ازل است
۳	کی پسندند هرگز این مستان / کار این عاقلان که هشیارند
۴	آرامگه بی خبری بود بهشتی / بیداری و هشیاری ما را که خبر کرد
۵	هر که امشب می ننوشد، او به ما منسوب نیست / پارسا در حلقه‌ی مستان نشستن، خوب نیست
مفهوم	تقابل عقل و عشق

۱۳۷) به شادی و آسایش و فوایب و فور / ندارند کاری دل افکارها (زبان - ۹۱)	
۱	عاشقان را هست بی سرمایه سود / عاشقان را کار نبود با وجود
۲	عاشقی کار سری نیست که بر بالین است / خواب در عهد تو در چشم من آید هیهات
۳	ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست / عاشقی شیوهی رندان بلاکش باشد
مفهوم	تقابل تن آسایی و عشق ورزی

۱۳۸) بی پای بخش جام و سرگرم باش / بهل گر بگیرند بیکارها (متر - ۹۱)	
۱	عاشق از طعنه‌ی اغیار چه پروا دارد / آتش از سرزنش خار چه پروا دارد
مفهوم	بی توجهی به طعنه‌ی ملامت‌گران و فرده گیران

۱۳۹) بی اعتباری مقاصد دنیایی (زبان - ۸۷)	
۱	به شادی و آسایش و خواب و خور / ندارند کاری دل افکارها
۲	مهین مهرورزان که آزاده‌اند / بریزند از دام جان تارها
۳	جز افسون و افسانه نبود جهان / که بستند چشم خشایارها
مفهوم	بی اعتباری مقاصد دنیایی



درس دوازدهم: رباعی و دوبیتی دیروز و امروز

۱۴۰ دیدی که مرا هیچ کسی یاد نکرد / جز غم که هزار آفرین بر غم باد (زبان ۸۸ - تبری ۸۵)	
۱	به هر غمی که از تو رسد از تو خاطر م شاد است / که بنده‌ی تو ز بند کدورت آزاد است
۲	به شادی دو جهانش نمی‌توان دادن / غمی که از تو نصیب دل غمین من است
۳	غم تو را به نشاط جهان نخواهم داد / من این خریدی خود را به هیچ نفروشم
۴	جان بهر غم است و بی غم امکان نبود / هر جان که در او غم نبود جان نبود
۵	شادم به روز غم که غم غمگسار گشت / که غم چو روی شاد عالم بدیده‌ام
۶	غم را لطف لقب کن ز غم و درد طرب کن / هم از این خوب طلب کن فرج و امن و امان را
مفهوم	مفهوم مثبت غم

درس سیزدهم: پند حکایت از اسرار التوکید

۱۴۱ اندیشه‌ای به دلش درآمد که به ظاهر مگم نباید کرد و به قول مردمان، فطی بر وی فرو نتوان (تبری ۸۶ و زبان ۸۷)	
۱	اکنون تا یقینت نگردد گناه / به گفتار دشمن گزندش نخواه
مفهوم	پرهیز از ظاهربینی و قضاوت بدون یقین

۱۴۲ مفهوم عرفانی واژه‌ی «کرامت» (تبری - ۹۰)	
۱	با خرابات نشینان ز کرامات ملاف / هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد
۲	چندان که زدم لاف کرامات و مقامات / هیچم خبر از هیچ مقامی نفرستاد
۳	چو بدین گهر رسیدی، رسد که از کرامت / بنهی قدم چو موسی گذری ز هفت دریا
مفهوم	در اصل بزرگواری‌ها / در اصطلاح امور فارق‌العاده است که به سبب عنایت خداوندی از صوفی کامل و واصل صادر می‌شود.

۱۴۳ روز چهارم به کوی فرومی‌شد. مردی را دید که به فساد و ناشایستگی معروف بود و انواع فسق و فجور در او موجود؛ چنان‌که انگشت‌نمای گشته بود. فواست که او را ببرد، اندیشه‌ای به دلش درآمد که به ظاهر مگم نباید کرد؛ روا بود که او را قدری و پایگاهی بود... (هنر - ۸۸)	
۱	مراد اهل طریقت لباس ظاهر نیست / کمر به خدمت سلطان ببند و صوفی باش
۲	از آنچه فیض خداوند بر تو می‌باشد / تو نیز در قدم بندگان او می‌باش
۳	به عین عجب و تکبر نگه به خلق مکن / که دوستان خدا ممکن‌اند در او باش
مفهوم	نهی ظاهربینی و قضاوت از روی ظاهر



درس چهاردهم: «بارقه‌های شعر فارسی»

۱۴۴) هر عصب و فکر، به منبع بی‌شائبه‌ی ایمان و وصل بود که موب و بد را به عنوان مشیت الهی می‌پذیرفت. (بان ۹۰ - ریاضی ۸۵)

۱	تو کار خویش به فضل خدای کن تفویض / به روز دولت و نکبت که کار کار خداست
۲	بدان قدر که تو جدی کنی و جهدی / گمان مبر که دگرگون شود هر آن چه قضاست
۳	جایی اگر ز غیبت او تیره شد جهان / جای دگر ز پرتوش آفاق باضیاست
۴	گر دوست بنده را بکشد یا پرورد / تسلیم از آن بنده و فرمان از آن دوست
۵	مرا رضای تو باید نه زندگانی خویش / اگر مراد تو قتل است وارهان ای دوست
۶	گر کام دوست، کشتن سعدی است باک نیست / اینم حیات بس که بمیرم به کام دوست
مفهوم	توکل به خداوند و واگذاری همه‌ی امور به او و تسلیم در برابر اراده‌ی خداوندی

۱۴۵) فالنام با همه‌ی تمگنی که داشت به زندگی درویشان‌های قناعت کرده بود؛ نه از بفل، بلکه از آن جهت که به پیش‌تر از آن امتیاج نداشت. (انسانی - ۹۰)

۱	چنین بود تا بود این تیره روز / تو دل را به آز فزونی مسوز
۲	چه سرمایه سازم که سودم دهد گفت / اگر می‌توانی قناعت قناعت
۳	گرت نزهت همی باید به صحرای قناعت شو / که آنجا باغ در باغ است و خوان در خوان و با در با (آش)
مفهوم	قناعت پیشگی

درس پانزدهم: پرورده‌گویی

۱۴۶) اگر پای در دامن آری چه کوه / سرت ز آسمان بگذرد در شکوه (ریاضی - ۹۱)

۱	چو غنچه گرت بسته بودی دهن / دریده ندیدی چو گل پیرهن
۲	صدف‌وار گوهرشناسان راز / دهان جز به لؤلؤ نکردند باز
۳	نخواهی که باشی چو دف روی ریش / چو چنگ ای برادر سر انداز پیش
مفهوم	گوشه‌نشینی و سکوت اختیار کردن



۱۴۷) مفهوم «گرفتن» فراوان سفن باشد آکنده گوش / نصیحت نگیرد مگر در فموش (تجربی - ۹۰)	
۱	از هزاران در یکی گیرد سماع / زان که هر کس محرم پیغام نیست
مفهوم	گرفتن: تأثیر کردن

۱۴۸) فراوان سفن باشد آکنده گوش / نصیحت نگیرد مگر در فموش (هنر - ۹۰)	
۱	حاصل هر دو جهان را به سخن گر بدهند / مگشا لب، چه توان یافت به از خاموشی
مفهوم	توصیه به فاموشی

۱۴۹) درون دلت شهر بند است (راز / نگر تا نبیند در شهر باز) (تجربی - ۸۷ و (بان - ۸۶)	
۱	مگیر از لب خویش مهر خموشی / مکن رخنه دیوار گلزار خود را
۲	ز خامشی دهن غنچه پر ز زر شده است / سکوت، جایزه دارد چرا نمی گیری
۳	مصلحت توست زبان زیر کام / تیغ پسندیده بود در نیام (= غلاف)
۴	خامشی به که ضمیر دل خویش / با کسی گفتن و گفتن که مگوی
۵	دل است ای خردمند زندان راز / چو گفتمی نیاید به زنجیر باز
۶	ای سلیم آب ز سر چشمه ببند / که چو پر شد نتوان بستن جوی
مفهوم	وصیه به (رازداری و سکوت اختیار کردن)

۵۰) فضیلت فاموشی و ترمیم آن بر سفن گفتن (زبان - ۸۸)	
۱	ز گفت و گو سبک چون موج طوفان دیده می گردم / ز خاموشی گران چون گوهر سنجیده می گردم
مفهوم	فضیلت فاموشی و ترمیم آن بر سفن گفتن

۵۱) زبان درکش ای مرد بسیار دان / که فردا قلم نیست بر بی زبان (زبان ۸۷ - هنر ۸۵)	
۱	مهر خموشی حصار شد ز کج طبعان مرا / ماهی لب بسته را اندیشه از قلاب نیست
۲	آن به که نظر باشد و گفتار نباشد / تا مدعی اندر پس دیوار نباشد
مفهوم	سکوت کن تا موهب گرفتاری نباشد.



<p>(۵۲) کم آواز هرگز نبینی فجل / جوی مشک بهتر که یک توده گل (هنر - ۸۸)</p> <p>مذکن ز نادان ده مرده گوی / چو دانا یکی گوی و پرورده گوی</p> <p>صد اندافتی تیر و هر صد فطاست / اگر هوشمندی یک انداز و راست</p>	
۱	گر باشد صد ستاره در پیش / تعظیم یک آفتاب ازو بیش
مفهوم	دعوت به کم گفتن و گزیده گفتن

درس شانزدهم: ذکر مسین بن منصور

<p>(۵۳) پس هر کسی سنگی می اندافتند. شبلی موافقت را گلی اندافت. مسین بن منصور آهی کرد: گفتند: «از این همه سنگ چرا هیچ آه نکردی، از گلی آه کردن، چه سرّ است؟» گفت: آن‌ها که نمی دانند معذورند؛ از او سفتم می آید که می داند که نمی باید اندافت. (ریاضی - ۹۰)</p>	
۱	طمع از دوست نه این بود و توقع نه چنین / مکن ای دوست که از دوست جفا نپسندند
۲	فریاد مردمان همه از دشمن است / فریاد سعدی از دل نامهربان دوست
مفهوم	دل تنگی از دوست بدان علت که آگاه به مسائل است.

<p>(۵۴) اگر مقبول بود به رد مُلق مردود نگردد و اگر مردود بود، به قبول مُلق مقبول نگردد. (ریاضی ۸۹ - هنر ۸۷)</p>	
۱	هر سو دود آن کش ز بر خویش براند / و آن را که بخواند به در کس ندواند
۲	سری کز تو گردد بلندی گرای / به افکندن کس نیفتد ز پای
مفهوم	اگر فداوند کسی را تأیید نماید کس دیگری نمی تواند او را طرد نماید.

<p>(۵۵) آن روز که من سر چوب پاره سرف کنم تو جامه‌ی اهل صورت پوشی (تجربی - ۸۸)</p>	
۱	تو گر ظاهر بگردانی روا نیست / که کار او به دستار و قبا نیست
۲	ظاهر پرست کی به حقیقت رسد کلیم / کاو سر همیشه در ره دستار می دهد
۳	چشم ناقص گهران به زر و زیور باشد / زینت ساده دلان پاکی گوهر باشد
مفهوم	به ظاهر گرایش یافتن (عدم ارتباط ظاهر به باطن)



۵۶) مفهوم عبارات «نقل است که درویشی در آن میان از او پرسید که «عشق چیست؟» گفت: امروز بینی و فردا و پس فردا. آن روزش بگشتند و دیگر روز بسوفتند و سوم (روزش به باد بردادند؛ یعنی، عشق این است.» (انسانی - ۸۹)

۱	عشق را بنیاد بر ناکامی است / هر که زین سر سرکشد از خامی است
۲	عشق از اول سرکش و خونی بود / تا گریزد هر که بیرونی بود
۳	عشق آن شعله است کو چون بر فروخت / هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت
مفهوم	جانبازی و فناشدن عاشق در راه معشوق

۵۷) ملاح گفت: دست از آدمی بسته جداکردن آسان است. مرد آن است که دست صفات - که کلاه همت از تارک عرش درمی کشد - قطع کند. پس پای‌هایش ببریدند؛ تبسّمی کرد و گفت: بدین پای، سفر فاک می‌کردم؛ قدمی دیگر دارم که هم اکنون سفر هر دو عالم کند. اگر توانید آن قدم ببرید. (انسانی - ۸۷)

۱	سیر جسم خشک بر خشکی فتاد / سیر جان پا در دل دریا نهاد
۲	حسّ خشکی دید کز خشکی بزاد / عیسی جان پای بر دریا نهاد
۳	سیر بیرونی است قول و فعل ما / سیر باطن هست بالای سما
مفهوم	جدا بودن عالم جسم و (روح) (سیر) (روح و جان در عالم معنا و سیر جسم در عالم مادی)

درس نوزدهم: دماوندیه

۵۸) تا چشم بشر نبیندت (روی / بنهفته به ابر چهر دل بند (تجربی - ۹۰)

۱	آزادگی گزین که نیرزد به نزد خلق / ملک جهان به دیدن روی جهانیان
مفهوم	اجتناب و دوری از مردم

درس بیستم: شب کویر

۵۹) در کویر گویی به مرز عالم دیگر نزدیکیم و از آن است که ماوراء الطبیعه را - که همواره فلسفه از آن سفن می‌گوید و مذهب بدان می‌فواند - در کویر به چشم می‌توان دید. (انسانی - ۸۹)

۱	مذهب، مردم را دعوت می‌کند به این که ماوراء الطبیعه را باور کنند
۲	باور داشتن یا نداشتن به ماوراء الطبیعه از مباحث مهم فلسفه است.
۳	تماشای آن باغ پر از گل‌های رنگین شعر و خیال و پر از قدس و چهره‌های پر از ماوراء درونم را پر از خدا می‌کرد.



۶۰) کلمات را کنار زنید و در زیر آن، رومی را که در این تلقی و تعبیر پنهان است، تماشای کنید (فارغ از کشور ۸۷ و ۸۶)

۱	صورت زیبای ظاهر هیچ نیست / ای برادر، سیرت زیبا بیار
۲	معنی طلب که بر در و دیوار صورت است / مغز است نزد مردم دانا هنر، نه پوست
۳	حق همی گوید نظرمان در دل است / نیست در صورت که آن آب و گل است
۴	کف دریاست صورتهای عالم / ز کف بگذر اگر اهل صفایی
۵	اتحاد یار با یاران خوش است / پای معنی گیر صورت سرکش است
۶	هر که در بند صور باشد به معنی کی رسد؟ / مرد گر صورت پرست آید بود معنی گذار
مفهوم	نگریستن به باطن و درک معنا نه صورت و ظاهر

۶۱) انسان‌های خوب از این زندان فکری و زندگی رنج و بند و شکنجه‌گاه و درد با دست‌های مهربان مرگ نجات می‌یابند. (تجربی - ۸۷)

۱	رحم در عالم اگر هست اجل دارد و بس / کاین همه طایر روح از قفس آزاد کند
مفهوم	مرگ مهربان است زیرا موجب رهایی می‌گردد.

۶۲) در کویر راه به سوی آسمان بلا است. آسمان، کشور سبز آرزوها، پیشمهی موج و ژلال نوازش‌ها و امیدها و سرزمین نجات.

(انسانی - ۸۲)

مفهوم	غلبه‌ی عنصر خیال بر تعقل و اندیشه‌ی علمی
-------	------------------------------------------

درس بیست و دوم: دیوان شرقی

۶۳) چه چیز را دشوار پنهان می‌توان داشت؟ آتش را که در روز دودش از راز نهان فیر می‌دهد و در شب شعله‌اش

پرده‌داری می‌کند. عشق نیز چون آتش است که پنهان نمی‌ماند؛ زیرا هر چه عاشق در رازپوشی بکوشد، باز نگاه دو

دیده‌اش از سر ضمیر فیر می‌دهد. (تجربی - ۸۸ - ریاضی ۸۸ - زبان ۸۹)

۱	در سوخته پنهان نتوان داشتن آتش / ما هیچ نگفتیم و حکایت به در افتاد
۲	سعدی ز خلق چند نهان راز دل کنی / چون ماجرای عشق تو یک‌یک به در افتاد
۳	پیرانه سرم عشق جوانی به سر افتاد / وان راز که در دل بنهفتم به در افتاد
۴	حال من خود در نمی‌آید به نطق / شرح حالم اشک خونین من است
۵	حال من دور از آن جمال می‌پرس / رنگ و رویم بین و حال می‌پرس
۶	تو را صبا و مرا آب دیده شد غمّاز / و گر نه عاشق و معشوق رازدارانند
۷	مستوری و عاشقی به هم ناید راست / گر پرده نخواهی که درد دیده بدوز
مفهوم	عشق پنهان کردنی نیست.



۶۴) گر عشق من از پرده برون شد عجبی نیست / پوشیدن این آتش سوخته ممال است (بان - ۸۸)	
۱	عشق چون آتش است که پنهان نمی ماند؛ زیرا هرچه عاشق در هر چه عاشق در رازپوشی بکوشد؛ باز نگاه دو دیده اش از سر ضمیر خبر می دهد
۲	چه چیز را دشوار پنهان می توان داشت؟ آتش را که در روز دودش از راز نهران خبر می دهد و در شب شعله اش پرده دری می کند.
۳	هم چنان که جرقه ای برای آتش زدن و سوختن شهر امپراتوران کافی است، از گفته ی شورانگیز تو چنان آتشی بر دلم نشسته که سراپای مرا در تب و تاب افکنده است.
مفهوم	عشق پنهان کردنی نیست.

درس بیست و پنجم: صدای پای آب

۶۵) من نماز را وقتی می خوانم / که اذانش را باد گفته باشد سر گل دسته ی سرو / من نماز را پی تکبیر الامراه علف می خوانم (تبری - ۸۹)	
۱	بنفشه در رکوع آمد چو سنبل در خشوع آمد / چو نرگس چشمکش می زد که وقت اعتبار آمد
۲	درختان بین که چو مستان همه گیج اند و سرجنبان / صبا برخواند افسونی که گلشن بی قرار آمد
۳	چنار آورد رو در رز که ای ساجد قیامی کن / جوابش داد کین سجده مرا بی اختیار آمد
مفهوم	تسبیح و ثنای تمام آفرینش

۶۶) دلها اگرچه صاف ولی از هراس سنگ / آینه بود و میل تماشا شدن نداشت (تبری - ۸۳)	
مفهوم	توصیف ففقان ماکم بر عصر پیش از انقلاب



درس بیست و ششم: قصه‌ی عینکم

۶۷) پدرم دریادل بود در لاتی کار شاهان می‌کرد. (ریاضی - ۸۵)	
۱	در کوی می‌کشان نبود راه بخل را / این جا ز دست خشک سبو آب می‌چکد
مفهوم	بفشنده‌گی در مال فقر

درس بیست و هفتم: مناجات

۶۸) الهی، تو مرا خواستی، من آن خواستم که تو خواستی (تجربی - ۸۴)	
۱	مطیع امر توام گر دلم بخواهی سوخت / اسیر حکم توام گر تنم بخواهی خست
مفهوم	راضی به (رضای فداوند بودن

۶۹) الهی، به مرمت آن نام که تو خوانی و به مرمت آن صفت که تو پئالی دریاب که می‌توانی (انسانی ۸۸ - تجربی ۸۵)	
۱	ای کارساز خلق به فریاد من برس / زان پیشتر که کار من از کار بگذرد
مفهوم	دستگیری فداوند از بندگان

۷۰) به بهشت و مور چه نازم، مرا دیدهای ده که از هر نظر بهشتی سازم. (ریاضی - ۸۲)	
۱	بکوش عظمت در نگاه تو باشد نه در چیزی که به آن می‌نگری.
مفهوم	بصیرت و بینش وسیع